

مقدمه

با نام اصلی ترومن استرکفوس پارسنز در سی ام سپتامبر ۱۹۲۴ در نیوآرلئان به دنیا آمد. در نوجوانی تصمیم گرفت قید تحصیلات دانشگاهی را بزند و بیفتد پی نویسندگی. اوایل دهه‌ی چهل میلادی دو سالی را در هفته‌نامه‌ی نیویورکر کار شاگردی و پادویی کرد و بعد به خاطر توهین به رابرت فراست شاعر از آنجا بیرونش انداختند. بیست و یکی دو ساله که شد، چاپ نخستین داستان‌های کوتاهش در نشریه‌ی معتبر هارپرز بازار شهرتی در دنیای ادبیات برایش به هم زد و همان سال‌ها نخستین رمانش را هم نوشت، گذرگاه تابستان، رمانی که تا سال‌ها بعد مرگش منتشر نشد. دو رمان نخست که منتشر کرد، صدهای دیگر، اتاق‌های دیگر و چنگ علفزار، بر آوازه‌اش افزودند. عاشق معاشرت و بازیگوشی و سرک کشیدن به هر سوراخی بود. حالا که بین قصه‌نویس‌ها برای خودش نامی در کرده بود، تصمیم گرفت عرصه‌های دیگر را هم بیازماید. اقتباسی نمایشی از چنگ علفزار و نمایش‌نامه‌ی موزیکال گلخانه جست و خیزهایش در تئاترند. از پی‌اش سری به هالیوود زد و خودش را در فیلم‌نامه‌نویسی محک زد، شیطان را شکست

بده که جان هیوستن ساختش؛ یک دهه بعدتر در قتل به دلیل مرگ بازیگری را هم تجربه کرد. هم‌هنگام این‌ها مقدار زیادی گزارش برای معتبرترین نشریات امریکا نوشت و به سبکی شخصی و بدیع در روزنامه‌نگاری رسید.

رمان کوتاه *صبحانه در تیفانی* بازگشتش به دنیای ادبیات بود و باعث شد نورمن میلر او را «کاربلدترین نویسنده»ی نسل‌شان بخواند. اما آنچه به ترومن کاپوتی جایگاه یکی از استادان کبیر ادبیات امریکا را بخشید، رمانی بود که بعد انتشار *صبحانه در تیفانی* هشت سالی برای انجام تحقیقات و نوشتنش وقت گذاشت: *به‌خونسردی* — ترکیبی جذاب و غریب از رمان‌نویسی و روزنامه‌نگاری، تجربه‌ی گزارش یک قتل واقعی به میانجی فنون و شگردهای داستان‌نویسی. حاصل، یکی از درخشان‌ترین رمان‌های همه‌ی اعصار تاریخ ادبیات امریکا است.

بعد *به‌خونسردی* دیگر تلفیق داستان و گزارش مشخصه‌ی اصلی هر آنچه بود که نوشت، مهم‌ترین‌های‌شان یک رمان کوتاه، *تابوت‌های دست‌ساز*، و سیزده گزارش / داستان که همگی با هم در کتابی با نام *موسیقی آفتاب‌پرست‌ها* گرد آمدند، و رمانی که یک دهه‌ی آخر عمرش را گرم نوشتن آن بود و سرانجام هم نیمه‌کاره ماند و تنها چهار فصلش بعد مرگ او منتشر شد، *دعاهای مستجاب*.

سال‌های آخر عمر را به شدت گرفتار انواع مخدرجات بود؛ مجموعه‌ی آثارش حجم چندان عظیمی نیستند اما غنا و ابداعات‌شان بر داستان‌نویسی و روزنامه‌نگاری نسل‌های بعدی تأثیری قطعی و آشکار گذاشتند. زندگی را به‌غایت خوش گذراند، هر چه خواست، کرد، شهرت و موفقیتی افسانه‌ای به کف آورد، و در بیست و پنجم اوت ۱۹۸۴ که از سرطان ریه مُرد، احتمالاً هیچ دریغ نداشت.